

## بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/09/05

روایت دیگری را باز از عمویش عباد نقل می کند. در باره روایت عمویش فقط ابن عبد البر دارد که:

واما مارواه عن عمه فصحيح انشاء الله.

الاستيعاب، ابن عبد البر، ج 1، ص 195

و همچنین عینی از علمای بزرگ اهل سنت، صاحب کتاب عمدة القاري في شرح صحيح بخاري می گوید:

اخرجه ابن خزيمة في صحيحه.

عمدة القاري، العيني، ج 2، ص 40

اهل سنت معتقدند كل رواياتي که ابن خزيمة در صحيحش آورده است، کمتر از صحيح مسلم نیست.

روایاتی که در رابطه با وضوی نبی مکرم وجود دارد: این بحث از بحث های جنجالی وضو است که آیا وضوی پیامبر

(صلي الله عليه و آله و سلم) چه بود، پیامبر در این بیست و سه سال چگونه وضو گرفته است؟ فرض گیریم در آن

12 سال مکه اگر مخفیانه بود، 11 سال مدینه در ملاء عمومی وضو می گرفت. صحيح بخاري و صحيح مسلم به روایات

متعدد نقل کرده اند که پیامبر اسلام وقتی وضو می گرفت، صحابه جمع می شدند و قطرات وضوی پیامبر را به عنوان

استشفاء می گرفتند. این نشان می دهد که وضوی پیامبر در ملاء عام بوده است. آیا وضوی مسیحی گرفته است، یا

وضوی غسلی؟

روایت وضوی پیامبر از کانال های متعدد نقل شده است. یکی از جاهای که خیلی باید به آن اشاره کنیم، یکی وضوی پیامبر و یکی نماز آن حضرت است. اگر چیزی به ذهن مان نماند، غیر از ابن بخش، این خیلی ضرورت دارد.

روایاتی که از حضرت امیر (علیه السلام) نقل شده است، متعدد است و در هفت هشت جا نقل شده است من چند مورد را که آن ها صحتش را قبول دارند اشاره می کنم.

حمیدی عبد الله بن زبیر متوفای 219 نقل می کند از ابن عبد خیر از پدرش عبد خیر که عبارت از عمرو بن عمران کوفی نحوی است که ابن حجر می گوید:

قال احمد وابن معین ثقة وقال ابن أبي حاتم ما بحديثه بعث.

تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج 8 ف ص 73

ابن حبان هم این شخص را در ثقاتش نقل کرده است.

قال رأیت علي بن أبي طالب يمسح ظهور قدميه و قال لولا اني رأيت رسول الله مسح علي ظهورهما لظننت أن بطونهما احق.

مسند حمیدی، ج 1، ص 26

احمد بن حنبل هم از عبد خیر از امام علی علیه السلام نقل می کند:

كنت أري أن باطن القدمين احق بالمسح من ظاهرهما حتي رأيت رسو الله يمسح ظاهرهما.

ابن أبي شيبه هم در المصنف نقل مي كند كه امام علي (عليه السلام) فرمود:

لو كان الدين بالرأي، كان باطن القدمين احق بالمسح علي ظاهرهما ولكن رأيت رسول الله مسح ظاهرهما.

المصنف، ابن أبي شيبه، ج 1، ص 19

محمد بن أدریس شافعي هم نقل مي كند:

قال توضاً علي رضي الله عنه فغسل ظهر قدميه و قال لولا أني رأيت رسول الله يمسخ ظهر قدميه لظننت أن باطنهما احق.

الأم، محمد بن ادریس شافعي، ج 7، ص 172

این روایت در مصادر متعدد از آقا امام علي (عليه السلام) نقل شده است

ابن حجر در كتاب تلخيص الحبير مي گوید:

وفي الباب حديث علي لو كان الدين بالرأي لكان اسفل الخف اولي من اعلي وقد رأيت رسول الله يمسخ علي خفيه.

بعد مي گوید:

واسناده صحيح.

تلخيص الحبير، ابن حجر عسقلاني، ج 2، ص 392

يكي از علمای بزرگ اهل سنت هم این روایت را نقل کرده و گفته است:

قال الحافظ في بلوغ المرام اسناده حسن وقال في التلخيص اسناده صحيح.

بلوغ الاماني، ج2، ص69

کلمه الحافظ مطلق انصراف دارد به ابن حجر عسقلاني.

همچنین ابویعلی در مسندش آورده است که محشی آن می گوید:

اسناده صحيح.

کسی را ندیدیم که در سند روایت خدشه کرده باشد. فقط يك بازي هاي دارد؛ مثلاً ام شافعی یمسح را یا مسح را کرده غسل؛ با این که تمام کسانی که قبل از شافعی آورده اند یا بعد از او آورده اند، حدود 14 مصدر همه دارند: مسح علي قدميه. یا مثلاً ابن حجر وقتی نقل می کند می گوید: یمسح علي ظاهر خفه. قدميه را تبدیل کرده به خفيه. از این بازي هاي زياد دارند. وقتی دیدند سندی را نمی توانند خدشه کنند، می آیند يك تغييراتي را در الفاظ ايجاد مي کنند تا مراد خودشان را تثبیت کنند. الآن ما روایت اوس بن أبي الاوس را می خوانیم، ببینید که چه بلاهاي در طول تاریخ بر سر این روایت آورده اند.

البته روایات دیگری هم از امام علي (عليه السلام) در باره وضوي رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) هست که خود عزیزان مراجعه کنند. روایت مفصل آمده است. مخصوصاً جناب آقای آمدي در كتاب المسح في وضوء الرسول مفصل حدود 9 روایت را از حضرت امير (عليه السلام) آورده است که حاكي و ناقل وضوي نبي مكرم است.

روایت دیگری که در باره وضوی پیامبر است و خیلی هم معرکه آراء است، روایت اوس بن ابي اوس صحابي پیامبر است. بلاهاي که بر سر این روایت آورده اند، با آن چه در منابع اولیه آن ها آمده است تفاوت زيادي دارد.

اولین کسی که این روایت را نقل کرده است، آقاي قاسم بن سلام هروي متوفاي 223 هـ در کتاب غریب الحديث است. ایشان نقل مي کند از يعلي بن عطاء، از أبيه، عن اوس بن ابي اوس:

أنه رأي النبي أني كظامه قوم فتوضاً ومسح علي قدميه.

غریب الحديث، ج 1، ص 162 و 268 و المغني، عبد الله بن قدامه، ج 1، ص 121 و الشرح الكبير، عبد الرحمن بن قدامه، ج 1، ص 117 و مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج 4، ص 8 و سنن أبي داود، ابن الأشعث السجستاني، ج 1، ص 43 و ناسخ الحديث ومنسوخه، عمر بن شاهين، ص 221 - 222 و الفايق في غریب الحديث، جار الله الزمخشري، ج 3، ص 157 و كنز العمال، المتقي الهندي، ج 9، ص 476 - 477 و غریب الحديث، ابن سلام، ج 1، ص 268 و لسان العرب، ابن منظور، ج 12، ص 521 و تاج العروس، الزبيدي، ج 17، ص 622 و المعجم الكبير، الطبراني، ج 1، ص 221.

كظامه به معنای چند رودخانه كوچك باریکی است که به هم دیگر می پیوندند. در برخی از کتاب ها هم آمده است که: في مطهر قوم. یعنی آن جای که مردم می آمدند و خودشان را پاک می کردند. تعبیر این است:

آبار متصله بعضها ببعض تحت الارض و تخرج مياهها من منتهي.

ابن جریر طبري، متوفاي 310 هجري صاحب کتاب تاریخ ایشان هم در تفسیر جامع البيان، ج 6، ص 134 می گوید:

رأيت النبي سباط قوم بالطائف فتوضاً ومسح علي قدميه.

سباط، یعنی آن جای که مزبله می ریختند. شاید هم در آن جا مزبله می ریختند و از کنارش جوی آبی هم جاری بوده است.

البته این که این قضیه دوبار برای اوس بن ابي الاوس اتفاق افتاده باشد بعید است. قضیه يك بار اتفاق افتاده است، در بعضی از جاها دارد: «كظامه قوم»، در بعضی «سباط قوم» و در بعضی دیگر «مطهرة قوم».

جالب این است که آقای زبیدی در ماده «كظم» این روایت را نقل کرده است. يك لغوی که اصلاً کاری به حدیث ندارد، الا این که يك لغتی را می خواهد معنا کند؛ آن هم لغت از يك حدیثی که وارد فرهنگ اسلامی شده است. لغتی که هم مورد استفاده عموم مردم است و هم در جامعه به صورت فرهنگ تبدیل شده است و لذا آمدن يك روایت در کتاب لغت، نشان گر اعتبار عرفی آن حدیث است.

حالا ببینید که این روایت را در طول تاریخ چه بلاها که بر سرش نیاروده اند تا بتوانند با آن معتقدات خودشان تطبیق دهند. با توجه به این مصادری که نقل کردیم، می بینیم که بعضی از این آقایان آورده اند:

أني كظامه قوم فتوضاً.

النهاية في غريب الحديث، ابن الأثير، ج 4، ص 177 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 134 و أسد الغابة، ابن الأثير، ج 1، ص 144 و نيل الأوطار، الشوكاني، ج 1، ص 209 - 210

ذیل روایت را انداخته اند. این داد می زند که این آقایان چه قدر امانت دار هستند.

ما دو ابن اثیر داریم که یکی از آن‌ها صاحب کتاب الکامل فی التاریخ و کتاب اسد الغابه است که از شخصیت‌های بلند آوازه اهل سنت که اسمش علی بن ابی‌الکرم است. ایشان متوفای 630 هجری است. یک ابن اثیر داریم که اسمش مبارک بن محمد، متوفای 606 هجری و صاحب کتاب النهایة فی غریب الحدیث است.

هر دو ابن اثیرها و همچنین المزی در تهذیب الکمال، الحربی در غریب الحدیث، عینی در عمده القاری و شوکانی در نیل الاوطار این روایت را آورده‌اند؛ ولی ذیل آن را نیاورده‌اند.

در دروان امر بین این روایتی که یکی سه سطری است و یکی دو سطری، صحیح سه سطری است؛ چون عادت بشری نوشتن ناقص است. معمولاً کسی که می‌نویسند، حدیث را اضافه نمی‌نویسند؛ مگر آن‌هایی که کارشان جعل حدیث است. اضافه نوشتن خلاف عادت است؛ ولی ناقص نوشتن طبیعی است. پس در دوران امر بین زیاده و ناقصه، صحت با زیاده است.

حالا به توجیحات آن‌ها نگاه کنید که چه قدر خنده‌آور است! مثلاً بی‌هقی این روایت را آورده است و کلمه نعلیه را در آن اضافه کرده است:

رأی النبی اُتی کظامه قوم فتوضاً ومسح علی نعلیه قدمیه.

چون این‌ها معمولاً در سفر مسح علی خفین و جوراب را جایز می‌دانند، این کلمه نعلیه را اضافه کرده است که مسح علی نعلیه و قدمیه؛ یعنی مسح علی جوربیه و خفیه. نهایت تلاش خود را می‌کنند که روایت را طوری نقل کنند که با عقایدشان تطبیق کند.

البته ممکن است که در طول تاریخ در نسخه برداری اتفاق افتاده باشد و این تغییرات کار مستنسخین است نه کار مؤلف.

این روایت در کتاب های فقهی اهل سنت مکرر آمده است؛ مثلاً ابن قدامه در المغنی این روایت را آورده است. کسی را ندیدم که در صحت روایت تشکیک کرده باشد.

توجیه ابن قدامه: ابن قدامه نقل می کند و می گوید :

کان هذا فی اول الاسلام.

عبد الرحمن بن قدامه هم در شرح کبیر و متقی هندی ، زینی دهلان، در سیره نبویه ج 3، ص 8 این را گفته اند.

ما از این ها دو تا سؤال می کنیم که اولاً سفر رسول خدا به طائف بعد از فتح مکه بوده است. در سفر اول پیامبر با برخورد خشن سران طائف مواجه شد و کسی هم همراه او نبود. ثانیاً اسلام اوس بن اُبی اوس در آخرین سال های زندگی رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده است. همه بالاتفاق نقل کرده اند که اوس بن اُبی الاوس در سال پنجم یا چهارم هجرت مسلمان شده است.

ان اوس بن اُبی الاوس اسلم فی آخر عهد النبي .

تاریخ ابن اثیر، ج 1، ص 640 و تاریخ طبری، ج 2، ص 179 و ابن جوزی در المنتظم، ج 3، ص 356 و سیره زینی دهلان،

ج 3، ص 308